



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

زمان چاپ: ۱۴۰۲/۱۲/۲۰

شماره مجوز مجله: ۸۰۴۰۰

دلالت الفاظ از منظر اصولیون و معناشناسان

عباس نوری^۱، احمد فیاض نیک^۲

۱-سطح چهار(دکتری) حوزه علمیه قم

۲-سطح سه (ارشد) حوزه علمیه قم

چکیده:

زبان از دو مؤلفه لفظ و معناه تشکیل شده است و ارتباط وثیق میان لفظ و المعناه موجب می گردد تا ذهن انسان از تصور الفظه به تصور معنا منتقل گردد. ماهیت منشأ و خاستگاه این ارتباط همواره مورد توجه فلاسفه زبان شناسان و اصولیان بوده است. برخی این ارتباط را ناشی از وضع و قرارداد دانسته و برخی دیگر معتقدند که دلالت الفاظ بر معانی دلالت طبیعی است. گروهی آن را حاصل جعل و اعتبار واضح می دانند و گروهی دیگر معتقدند که رابطه واقعی و تکوینی میان الفاظ و معانی وجود دارد. هم چنین دسته ای از صاحب نظران وضع الفاظ برای معانی را فعل انسان می دانند و معتقدند که بشر الفاظ را برای معانی وضع کرده است و دسته ای دیگر معتقدند که واضع الفاظ و لغات کسی جز خداوند نیست. تمامی نظرات یاد شده و هر آن چه که به نحوی رابطه میان الفاظ و معانی را مورد توجه قرار میدهد تحت عنوان نظریات وضع در زبان شناسی و علم اصول مطرح می گردد. بررسی آراء اصولیان و زبان شناسان در این مقاله روشن می سازد که انتقال ذهن از الفاظ به معانی مطابق یک قانون عام از قوانین ذهن بشری صورت میگیرد که زبان شناسان و روان شناسان آن را قانون الداعی معانی نامیده اند. بدین معنا که اقتران اکید میان لفظ و معنا موجب میشود که تصور لفظ، معنا را در ذهن بشر تداعی نماید اقتران میان لفظ و معنا خود ریشه در وضع الفاظ دارد. انسان برای انتقال مفاهیم به دیگران و رفع نیازهای خود در جامعه اقدام به وضع یک سلسله الفاظ نموده است. این وضع و قرار داد، اقتران لفظ و معنا و در نتیجه علاقه و رابطه میان آن در و در نهایت دلالت لفظ بر معنا را موجب می گردد.

کلیدواژه ها: اصول فقه، زبان زبان شناسی، معنا شناسی الفاظ، معانی، وضع، واضح.



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

مقدمه

هریک از الفظی که بکار میبریم بر معنایی خاص دلالت می کند؛ یعنی با شنیدن آن لفظ ذهن به معنایی خاص منتقل میگردد. این دلالت به سبب رابطه ای است که میان لفظ و معنا وجود دارد. یکی از مباحثی که امروزه به شدت مورد توجه فلاسفه زبان و زبان شناسان قرار گرفته است. همین ارتباط میان لفظ و معنا و یا به تعبیر دیگر نحوه دلالت الفاظ بر معانی است. این موضوع از دیرباز مورد توجه اندیشمندان مسلمان و به ویژه اصولیان بوده و نظریات متفاوتی در این باب از سوی ایشان مطرح گردیده است. اهمیت و جایگاه این بحث در دنیای امروز و توجه ویژه به آن ما را بر آن داشت تا به بررسی نظریات مختلف زبان شناسان و اصولیان در این باره بپردازیم. جایگاه بحث در علم زبان شناسی علم زبان شناسی را میتوان به سه بخش اصلی تقسیم نمود.

الف: واج شناسی که به آن صدا شناسی یا علم الأصوات نیز می گویند و خود به دو شاخه اصلی آواشناسی « و «تک واژه شناسی تقسیم میشود و عبارت از اجزای اصلی واحدهای زبانی معنادار، یعنی واژه هاست.

ب: گرامر یا دستور زبان که این بخش نیز به دو شاخه تقسیم می شود: دسته اول اریخت شناسی است که درباره تک واژه ها و شیوه های گوناگون ترکیب آنها با یک دیگر برای ساختن واژه ها بحث میکند و دسته دوم همانند نحو شناسی است.

ج) واژه شناسی یا لغت شناسی که این بخش نیز خود به دو شاخه تقسیم می شود: ریشه شناسی که به مطالعه منشأ اشتقاق کلمات می پردازد و معنا شناسی که به مطالعه دلالت الفاظ بر معانی از دیدگاه اصولیان و زبان شناسان قسم اخیر یعنی معنا شناسی یا سمانتیک شاخه بسیار مهمی از زبان شناسی است. واژه Semantics از واژه یونانی *semanio* به معنی علامت دادن و معنی دادن مشتق شده است. بر مبنای نحوه نگرش متفاوت به معنای گونه های مختلفی از معنا شناسی پدید آمده است که از جمله میتوان به معنا شناسی منطقی، معنا شناسی زبان شناختی و معنا شناسی فلسفی اشاره نمود که علاقه مندان به مطالعه بیشتر در این زمینه را به کتاب های مرتبط با معنا شناسی ارجاع میدهی آنچه در این مقاله موضوع بحث و بررسی قرار می گیرد یعنی بررسی ارتباط میان لفظ و معنا و نحوه دلالت الفاظ بر معانی از با اهمیت ترین مسائل مطروحه در باب معنا شناسی است.



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

جایگاه بحث در علم اصول

بحث از رابطه میان لفظ و معنا و نحوه دلالت الفاظ بر معانی در علم اصول با عناوینی هم چون حقیقه الوضع مطرح گردیده و اغلب در باب الفاظ که برخی اصولیان مثل میرزا مهدی اصفهانی آن را باب الأبواب نامیده اند؛ از آن بحث می شود. چنان که می دانیم از گذشته چنین مرسوم بوده است که در بررسی ساختاری هر علمی، آن را به سه بخش تقسیم نمایند: موضوع مبادی و مسائل علمای علم اصول در خصوص این که مسائل زبانی در اصول فقه را جزء مبادی این علم ملحوظ دارند و یا جزء مسائل آن با یکدیگر اختلاف نظر دارند. به هر تقدیر چه این بحث را از مبادی تصویری علم اصول بدانیم و چه آن را جزء مسائل این علم به حساب آوریم تردیدی نیست که این بحث از جمله مباحث مهمی است که در علم اصول بدان پرداخته شده و پاسخ به سوالاتی که پیرامون آن مطرح می گردد مبنای بسیاری از استنتاج های دیگر قرار خواهد گرفت.

دلالت الفاظ بر معانی

چنان که گذشت هر یک از الفاظی که ما بکار میبریم بر معنایی خاص دلالت می کند. معنی که با شنیدن آن لفظ ذهن به معنایی خاص منتقل می گردد. برای مثال با شنیدن لفظ «آب» مایعی با اوصاف و ویژگیهای خاص به ذهن خطور میکند و با شنیدن لفظی دیگر، معنایی دیگر برای آن که بدانیم دلالت الفاظ بر معانی چگونه است مقدمتاً می بایست به بررسی مفهوم دلالت و انواع آن بپردازیم. دلالت اهل منطق دلالت را این گونه تعریف میکنند دلالت عبارت است از این که شی به گونه ای باشد که هنگام علم به وجود آن ذهن آدمی به وجود شی دیگر منتقل گردد تردیدی نیست که انتقال ذهن از یک شی به شی دیگر بی جهت و بدون سبب نیست. سبب این انتقال در واقع همان علاقه و پیوند راسخ و استواری است که میان دو شیء در ذهن برقرار میباشد و این پیوند ذهنی نیز علتی دارد و آن علت علم به ملازمه میان دو شیء و همراهی آنها در بیرون از ذهن است. این ملازمه گاهی دانی است و گاهی طبیعی و گاهی نیز از قرارداد و وضع نشأت می گیرد. بر همین مبنا دلالت را به سه نوع تقسیم کرده اند: دلالت عقلی دلالت طبیعی، دلالت وضعی و دلالت عقلی این نوع دلالت در جایی است که میان وجود خارجی دال و مدلول ملازمه برقرار است. مانند اثر و مؤثر مثلاً اگر انسان بداند روشنایی صبح اثر طلوع خورشید است و آنگاه پرتو نور را بر روی دیوار مشاهده کند یقیناً به طلوع



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

خورشید منتقل خواهد شد. پس روشنایی صبح دلالت عقلی بر طلوع خورشید دارد. همچنین است هنگامی که صدای کسی را پشت دیوار میشنویم و آنگاه به وجود متکلمی در آن طرف دیوار پی می‌بریم^۱.

دلالت طبیعی این نحوه دلالت در جایی است که ملازمه میان دو شیء ینک ملازمه طبیعی است؛ یعنی ملازمه ای است که طبع انسان آن را اقتضا دارد نمونه های فراوانی برای دلالت طبیعی وجود دارد. از جمله این که طبع برخی از مردم اقتضا می‌کند هنگام احساس درد بگویند «آخ در چنین حالتی هنگامی که صدای «آخ» به گوش ما می‌رسد در می‌یابیم که کسی احساس درد می‌کند. دلالت وضعی دلالت وضعی در جایی است که ملازمه میان دو شیء از وضع و قرارداد نشأت می‌گیرد؛ قرارداد بر این که وجود یکی دلیل بر وجود دیگری است. مانند دلالت الفاظ بر معانی از دیدگاه اصولیان و زبان شناسان خطوطی که بنابر قرارداد دلیل بر الفاظ و حاکی از آن است و نیز مانند اشارت های انسان کنگ و علائم تلگراف و بی سیم از که حال سؤال این است که دلالت الفاظ بر معانی از سنخ کدام یک از دلالت های سه گانه است؟

ماهیت ارتباط موجود میان الفاظ و معانی چیست؟

رابطه لفظ و معنا از دیدگاه زبان شناسان از دیر باز دو مکتب کاملاً متفاوت پیرامون رابطه میان لفظ و معنا وجود داشته است. گروهی رابطه و ملازمه میان لفظ و معنا را ملازمه ای طبیعی پنداشته و گروهی دیگر آن را ناشی از وضع و قرارداد می‌دانستند. این دو مکتب فکری با نام «طبیعیان» و «قرار دادیان، شناخته می‌شوند. طبیعیان معتقد بودند که زبان ماهیتی طبیعی دارد و لذا منشأ و نیز معنی واژه ها را در صورت آنها می‌توان جستجو کرد. دلیل ایشان بر این مدعا وجود واژه هایی بود که از راه تقلید صداهای طبیعی مانند صدای جانوران و یا برخی پدیده های دیگر از جمله صدای ریزش آب صدای برخورد اشیاء با یکدیگر و مانند آن پدید آمده است. بر پایه نظریه «طبیعی بودن زبان واژگان زبان در اصل بر پایه همین گونه رابطه طبیعی میان صورت آوایی و معنی واژه ها استوار شده است. یعنی میان چیزها و واژه هایی که به آنها اشاره میکنند رابطه ای طبیعی با نام آوایی برقرار است. در مقابل

^۱ آخوند خراسانی، محمد کاظم، کمایة الأصول، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۹ ق.



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

«قراردادبان معتقد بودند که رابطه میان واژه ها و معانی از نوعی قرارداد یا توافق میان برخی افراد انسان ناشی شده است. بر این مبنا آنها هیچ گونه رابطه طبیعی میان صورت و معنی واژه ها را باور نداشتند و آن را انکار می کردند.^۱

در میان آراء فلاسفه بزرگ باستان نیز این اختلاف نظر کاملاً مشهود است. افلاطون رابطه میان صورت واژه و معنی آن را طبیعی و دانی می انگارد از همین رو معتقد است که معنی هر واژه را از صورت آوایی آن میتوان دریافت البته افلاطون در می یابد که در واژه های بسیاری رابطه طبیعی میان صورت و معنی مشاهده نمی شود. از همین رو برای اثبات عقیده خود در مورد این واژه ها به ریشه سازیهای ساده لوحانه ای دست میزند به گونه ای که دانشمندان باور نمی کنند که این گونه ریشه سازیهای او جدی باشد. بر خلاف افلاطون، ارسطو معتقد بود که زبان از قرارداد ناشی میشود. یعنی هر واژه در زمان خاصی پدید آمده و علت بوجود آمدن آن جز این نبوده است که دو و یا چند نفر با هم توافق کرده اند که چیزی را با صورت آوایی خاصی بنامند و این انتخاب کاملاً اختیاری بوده است از لحاظ تاریخ زبان شناسی در میان مکتبهای فلسفی پس از ارسطو، مکتب رواقی اهمیت بیشتری داشت. مکتب رواقی به توسط بنیان نهاده شد. فلاسفه رواقی در همان زمینه هایی به مطالعه و جستجو پرداختند که پیش تر ارسطو به بررسی پرداخته بود. بر این پایه آنان در برخی زمینه ها روشها و نظریات خود را گسترش دادند. بر اثر کوشش فلاسفه رواقی زبان شناسی در درون حوزه کلی فلسفه جایگاه مشخصی یافت و از این راه برخی پرسشهای فلسفی به بررسی جنبه های زبان اختصاص داده شد. با این حال آثار فلاسفه رواقی در دسترس ما نیست و نظریات آنان در نوشته های نویسندگان بعدی آمده است.

رواقیان به بررسیهای چندگانه ای درباره زبان پرداختند. از جمله آواشناسی، ریشه شناسی و نیز برخی مسائل فلسفی زبان به ویژه رابطه صورت و معنی را مورد توجه قرار دادند. آنان درباره بر نام آواگرایی با نمادگرایی آوایی تأکید نهادند و از این راه رابطه طبیعی صورت و معنی را پذیرفتند. رواقیان عقیده داشتند که اسمها بطور طبیعی شکل می گیرند. به گونه ای که نخستین صداها با اسم ها تقلیدی از چیزهایی بوده که نام گذاری میکرده اند. در واقع، عقیده به طبیعی بودن رابطه صورت و معنی با تأکید عمومی آنان بر طبیعت به عنوان راهنمای زندگی صحیح انسان سازگار بوده است. به این ترتیب آنان بر صورت های اصلی با صداها نخستین واژه

^۱ زبان و مسائل دانش علی درزی، تهران، آگاه، ۱۳۷۷



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

ها تأکید بسیار می‌نهادند و عقیده داشتند که واژه‌ها نخست نام آوایی بوده و سپس تغییرات صورت پذیرفته است و بر همین پایه به ریشه‌شناسی واژه‌ها می‌پرداختند.^۱

دلالت الفاظ بر معانی از دیدگاه اصولیان و زبان‌شناسان

این اختلاف نظر امروزه نیز میان زبان‌شناسان به قوت خود باقی است و طرفداران هر یک از دو نظریه سرسختانه از آراء خود حمایت نموده و ادله‌ای را در دفاع از آن ارائه می‌دهند. در میان زبان‌شناسان معاصر نوام چامسکی پیش‌گام و مدافع اصلی فطری بودن زبان است. چامسکی، زبان‌شناس شهیر آمریکایی شخصیتی است که درباره او گفته‌اند: برای نسل‌های آینده آن گونه خواهد بود که گاليله دکارت نیوتن یا پیکاسو برای نسل کنونی است. اگرچه موضوع فطری بودن زبان محور و شالوده تمام نظریات زبان‌شناختی چامسکی است لیکن وی هیچ‌گاه ادله این نظریه را یک‌جا گردآوری نکرده است. بلکه به طور پراکنده در کتابهای گوناگون خود به ارائه دلایل خود پرداخته است.^۲

از سوی دیگر کسانی هم چون نلسون گودمن فیلسوف آمریکایی که سابقاً از اساتید چامسکی در دانشگاه پنسیلوانیا بود به شدت با نظریه فطری بودن زبان به مخالفت برخاسته‌اند. گودمن در سمپوزیوم تصورات فطری مقاله‌ای در نقد آراء چامسکی ارائه می‌کنند و در آن نظریه فطرت را نفرت‌انگیز و غیر قابل درک می‌نامد. امروزه نظریه غالب در بین زبان‌شناسان آن است که هیچ ارتباط نهفته و رابطه ذاتی و اجتناب‌ناپذیری بین الفاظ و معنایی که بر آن دلالت می‌کند وجود ندارد، بلکه پیوند میان لفظ و معنا، اعتباری و قراردادی است. به طوری که لاینز می‌گوید: امروزه در میان زبان‌شناسان قراردادی بودن رابطه لفظ و معنی امری روشن و از ویژگیهای اساسی زبانهای طبیعی به شمار می‌رود.

رابطه لفظ و معنا از دیدگاه اصولیان

با مراجعه به آراء اصولیان میتوان دریافت که همان اختلاف نظری که میان زبان‌شناسان به هم‌رند چشم می‌خورد. در بین اصولیان نیز وجود دارد. برخی از علمای اصول بر این باورند که ارتباط میان لفظ و معنا ارتباطی ذاتی است و در مقابل مشهور اصولیان این

^۱ موسوی بجنوردی، سید حسن، منتهی‌الأصول، بی‌جاء العروج، ۱۳۷۹

^۲ خواجه نصیر الدین طوسی، اساس الإعتباس، تصحیح مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۹



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

ارتباط را ناشی از وضع و قرارداد می دانند. در ادامه به بررسی هر یک از دو نظریه ذاتی بودن و قراردادی بودن، دلالت لفظ بر معنا و ادله ای که در تأیید یا رد آنها ذکر شده است خواهیم پرداخت.

الف - ارتباط میان لفظ و معنا ارتباطی ذاتی است

چنان که اشاره شد گروهی از اصولیان همچون عباد بن سلیمان صیمری و برخی از معتزله بر این باورند که دلالت لفظ بر معنا ناشی از طبیعت و ذات لفظ است و به مکتسب از سبب خارجی برای مثال لفظ ماء به حکم طبیعتش با معنای خاصی که از آن فهمیده میشود ارتباط دارد و بر آن دلالت می کند^۱.

صیمری در توجیه و دفاع از این نظریه می گوید: اگر ارتباط میان لفظ و معنا ناشی از مناسبت ذاتی میان آن دو نباشد این که واضع لفظی را به معنایی تخصیص داده است ترجیح بلا مرجح و محال است.

به عبارت دیگر اگر وضع در ایجاد ارتباط بین لفظ و معنا مدخلیت داشته باشد. سوال این است که واضع به چه مناسبتی لفظ ماء را برای معنای آن وضع کرده است و چرا برای معنای ماء، لفظ تاره را وضع نکرده است؟ اگر بین لفظ و معنی ارتباط ذاتی وجود ندارد چرا لفظ تاره را بجای لفظ ماء قرار نداده اند؟ اگر ارتباط بین لفظ و معنای ذاتی نیست و این وضع واضع است که لفظ را برای دلالت بر معنی وضع کرده باید گفت که این کار ترجیح بلا مرجح و محال است. پس باید گفت که ارتباط بین الفاظ و معنای از طریق وضع نیست، لذا ارتباط بین الفاظ و معنای ذاتی بوده نه وضعی و بواسطه واضع آقای خوبی پس از ذکر این اشکال در پاسخ به آن می نویسد:

اولاً آنچه که محال است وجود حادث بدون وجود سبب و علت است نه ترجیح بلا مرجح و ترجیح بلا مرجح نه تنها محال نیست؛ بلکه قبیح نیز نیست و با اندکی دقت مصادیق بسیاری از ترجیح بلا مرجح را خواهیم یافت. برای مثال اگر ده دوره از کتابی خاص در مکانی بوده و شما برای خرید یک دوره خاصی از آنها را بردارید و کسی بپرسد که چرا این دوره خاص را برداشته اید و دوره دیگر را انتخاب نکرده اید. با این که هیچ مرجحی برای انتخاب دوره مورد نظر وجود ندارد میتوان گفت: گرچه این انتخاب ترجیح

^۱فاضل لنکرانی، محمد سیری کامل در اصول فقه فیضیه، چاپ اول، ۱۳۷۷ مباحث اصولی، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

دلالت الفاظ بر معانی از دیدگاه اصولیان و زبان شناسان من غیر مرجح بوده ولی هیچ اشکالی هم نخواهد داشت وضع الفاظ برای معانی از این قبیل ترجیحات است.^۱

ثانیاً: حتی اگر بپذیریم که ترجیح بلا مرجح باطل و ممتنع است لیکن مرجح، منحصر در مناسبت ذاتی میان لفظ و معنا نیست بلکه وجود هر مرجع دیگری نیز کفایت می کند. اگرچه که این مرجح امری اتفاقی باشد. خوبی همان جا و چنان که مرحوم میرزای قمی می فرماید نفس اراده واضع، مرجح اختصاص لفظ به معناست اگر واضع خداوند باشد. اراده الهی مرجح است همچنان که در مورد خلق حوادث چنین است و اگر بشر واضع باشد اراده خود انسان مرجح است همچنان که در نام گذاری اشخاص چنین است و لزومی نیست ما مرجع را منحصر در آنچه آنها ذکر کرده اند بدانیم بلکه مرجح در مورد بشر سبقت معنی به ذهن و در مورد خداوند مصلحت دیگری است مانند این که برای نام گذاری فرزندی که تازه متولد شده است از میان اسامی متعدد مرجحات بسیاری را لحاظ کرده و یکی از اسم ها را برای فرزند انتخاب میکنیم لذا لازم نیست که مرجح علامت ذاتی باشد تا این که لفظی برای معنایی خاص دلالت داشته باشد بلکه مرجحات متعددی میتواند باعث نام گذاری گردد. منتقدان و مخالفان نظریه ذاتی بودن دلالت لفظ بر معناه استدلالهای فراوانی را در رد آن مطرح کرده اند که در ذیل نظریه گروه دوم به آنها خواهیم پرداخت.

ب - ارتباط میان لفظ و معنا ناشی از وضع و قرارداد است.

چنان که گذشت مشهور علمای اصول دلالت لفظ بر معنا را دلالت وضعی و قراردادی می دانند. بدین معنا که قائل اند رابطه میان لفظ و معنا، ناشی از وضع واضع است. بدین صورت که واضع لفظ معینی را به معنای خاصی اختصاص داده است و در نتیجه این تخصیص، الفاظ، رابطه خاصی با آن معانی بدست آورده اند و هر لفظی بر معنای خاصی دلالت می کند. این تخصیص که دلالت از آن ناشی می گردد وضع و کسی که اقدام به آن نموده است «واضع» لفظ را موضوع و معنا را موضوع له می نامند.

خواجه نصیرالدین طوسی در تبیین نحوه دلالت الفاظ بر معانی می گوید: واضعان لغت الفاظ را به ازای معانی وضع کرده اند تا عقلاً به توسط آن بر معانی دلالت سازند و این نوع دلالت را دلالت تواطؤ مینامند که تعلق به وضع دارد

^۱روحانی، محمد حسن منتفی الأصول، بی جا، امیر، ۱۴۱۳ق



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

این گروه در دفاع از نظریه خود و رد نظریه فطری بودن دلالت لفظ بر معنا دلایل متعددی ذکر می کنند. از جمله این که اگر دلالت لفظ بر معنا و ارتباطش با آن ذاتی است و ناشی از هیچ سبب خارجی نیست و لفظ با طبیعتش ذهن بشر را به تصور معنایش منتقل میکند پس چرا ذهن کسی که عرب زبان نیست به هنگام شنیدن لفظ ماه^۱ به معنای آن منتقل نمی گردد؟ و چرا برای این که با شنیدن کلمه عربی و تصور آن ذهنش به معنا منتقل گردد نیازمند یادگیری زبان عربی است؟! اگر دلالت ذاتی باشد هر فردی مبیایست به تمامی زبان ها احاطه داشته باشد. و گرنه وجود علت تامه بدون معلول آن لازم می آید در حالی که معنای لفظ نیز در جاهل به لفظ انسباق به ذهن ندارد. به عبارت دقیق تر اگر این دلالت ذاتی باشد اساساً نباید با اختلاف امت ها و تفاوت زمان مختلف و متغیر شود لآن ذاتی لا یتخلف و حال آن که شاهد هستیم که با گذر زمان و انشعاب امتهای لغات جدیدی به وجود آمده است و چه بسا برخی لغات معانی خود را به طور کامل از دست داده است یا به معنای دیگری انتقال یافته است. دلیل دیگری که برخی از اصولیان در رد نظریه ذاتی بودن دلالت لفظ بر معنا بدان اشاره کرده اند آن است که در زبان عرب الفاظی موجود است که هر کدام برای دو معنی و یا پیش از دو معنای متضاد وضع شده اند؛ مثل لفظ «قره» که دارای دو معنای «ظهر» و «حیض» است؛ و لفظ جون که برای اسود و «ابيض وضع شده است. حال اگر بین لفظ و معنی علاقه ذاتی برقرار باشد. باید بگوییم که لفظ واحد اقتضای متضادان را دارد و اگر لفظ واحدی اقتضای متضادان را داشت باید بین متضادان هم ایجاد علاقه کنیم که این نیز ناممکن است؛ لذا بین لفظ و معنی ارتباط ذاتی تحقق ندارد. سومین دلیلی که در رد نظریه دلالت ذاتی الفاظ بر معانی ذکر شده است آن است که اگر دلالت ذاتی باشد دلالت لفظ به واسطه قرینه به معنای مجازی ممتنع خواهد بود زیرا ذاتی شی به واسطه غیر زایل نمیشود. یعنی دلالت لفظ بر معنای حقیقی آن که ذاتی لفظ است با واسطه شدن قرینه از آن جدا نمیشود با بررسی ادله ای که در تأیید با رد هر یک از دو نظریه فوق ارائه شده است به نظر می رسد^۱ نظریه صائب همان نظریه دوم یعنی اوضعی بودن دلالت الفاظ بر معانی است؛ و ادعای ذاتی بودن دلالت الفاظ بر معانی چندان معقول به نظر نمی رسد.

^۱فاضل لنکرانی، محمد سیری کامل در اصول فقه فیضیه، چاپ اول، ۱۳۷۷ مباحث اصولی، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

دلالت الفاظ بر معانی از دیدگاه اصولیان و زبان شناسان ماهیت وضع به عنوان خاستگاه رابطه لفظ و معنا تا بدین جا روشن گردید که رابطه میان لفظ و معنا ناشی از وضع واضح است. بدین معنا که واضح لفظ معینی را به معنای خاصی اختصاص داده است و در نتیجه این تخصصی، الفاظ رابطه خاصی با آن معانی بدست آورده اند و هر لفظی بر معنای خاصی دلالت می کنند. اما سوالی که هم چنان باقی است این است که آیا مجرد تشخیص مؤسس و تعیین آن کفایت می کند برای این که تصور لفظ سبب تصور معنا گردد؟ یا به عبارت دیگر چگونه ممکن است. که وضع واضح میان دو چیزی که هیچ گونه علاقه و تلازمی با یکدیگر ندارند علاقه و ارتباط ایجاد نماید؟ در پاسخ به این سؤال می بایست به بررسی ماهیت عمل واضح بپردازیم تا روشن شود که وضع واضح چگونه میتواند موجب رابطه و علاقه میان لفظ و معنا گردد. خاستگاه رابطه لفظ و معنا از دیدگاه زبان شناسان زبان شناسان خاستگاه رابطه تلازم و سببیت بین ادراک لفظ و ادراک معنا را قانون تداعی معانی دانسته اند. تداعی معانی اصطلاحی است در روان شناسی به این معنی که یک مفهوم سلسله مفاهیمی را به ذهن فرا می خواند. به این صورت که یادها از لحاظ مجتمع بودنشان قدرت تداعی یکدیگر را پیدا می کنند. به عبارت دیگر هر بازنمایی جزئی موجب بازنمایی کلی میشود که خود بخشی از آن بوده است. هرگونه ادراک حسی با یادی ممکن است با چیزی در گذشته همراه با متداعی گردد. تداعی معانی آن گاه حاصل میشود که دو شیء دو عامل یا دو پدیده در یک زمان یا یک مکان به گونه ای با هم پیوند یابند که وقتی یکی در وجدان آگاه حضور یابد، دیگری را هم به خاطر آورد چون به طور معمول در زمستان برف میبارد به این جهت وقتی واژه برف را می شنویم زمستان در خاطرمان مجسم میشود و برعکس از نظر روان شناسی تداعی معانی بر سه اصل (قانون) استوار است :

الف) همانندی : اموری که ذهن میان آنها مشابهتی تشخیص داده باشد، متداعی می شوند و مثلاً عکس صاحب آن را به یاد می آورد.

ب تضاد : امور متضاد یکدیگر را تداعی می کنند؛ مثلاً سیاهی سپیدی را تداعی می کنند و بلندی کوتاهی را.

ج) مجاورت : هرگاه دو امر با هم یا پی در پی بر ذهن عارض شود، بعدها بازگشت یکی از آنها سبب بازگشت دیگری میشود. خاستگاه رابطه لفظ و معنا از دیدگاه اصولیان در تبیین ماهیت وضع به عنوان خاستگاه رابطه میان لفظ و معنا نظریات گوناگونی از سوی علمای اصول ارائه شده است. هر یک از اصولیان کوشیده اند تا فعل واضح را به نحوی تفسیر نمایند که بتواند رابطه وثیقی که در نتیجه آن میان لفظ و معنا ایجاد می گردد را توجیه نماید. برخی مانند آخوند خراسانی وضع را «اختصاص» لفظ به معنا دانسته و می نویسد . وضع، یک نحوه اختصاص لفظ به معنا است و یک نوع ارتباط خاصی است که بین لفظ و معنا محقق می شود. این



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

ارتباط و اختصاص گاهی در اثر تخصیص لفظ به معنا و گاهی به جهت کثرت استعمال لفظ در معنا تحقق پیدا میکند و به این معنا تقسیم وضع به تعیینی و تعیینی صحیح است. برخی آن را جعل ملازمه بین لفظ و معنا و اعتبار میان آن دو دانسته اند و برخی تغییر «جعل لفظ بر معناه را مناسب تر دیده اند و لفظ را به عنوان علامتی برای معنا اعتبار میکنند. بدین معنا که لفظ به حسب اعتبار شارع به مثابه علامتی است که بر راه قرار داده شده تا نشان دهد که راه بسته یا باز است^۱. گروهی دیگر از اصولیان قائل به تنزیل لفظ به معنا هستند. بدین معنا که وجود لفظ همان وجود معنا در عالم تنزیل و اعتبار است. برخی نیز گفته اند که واضع لفظ را به عنوان وسیله» و اداتی برای تفهیم معنا اعتبار می کنند. و بنابر این علاقه لفظ و معنا همانند علاقه وسیله به ذی الوسيله است. از میان اصولیان معاصر نیز برخی همچون سیستانی معتقدند وضع، علاقه او و هويت بين لفظ و معناست که طی مراحل سه گانه ای ایجاد می شود.

دلالت الفاظ بر معانی از دیدگاه اصولیان و زبان شناسان

مرحله اول: مرحله جعل یا انتخاب است که عملیاتی اعتباری است که طی آن لفظ به ازای معنا قرار داده می شود. مرحله دوم مرحله استعمال همراه با قرینه است که در واقع اعلان آن جعل و انتخاب واضع در فضای اجتماعی است. مرحله سوم: مرحله تلازم و سببیت است که در آن الفاظ سببی برای خطوط معنا در ذهن می شود. این سه مرحله مقدمه اندکاک صورت معنا در صورت لفظ است. به طوری که پس از آن ذهن دو صورت نمی بیند. بلکه لفظ و معنا در هم یکی شده و علقه وضعی برقرار می گردد. از لیکن محقق نهانندی بر این باور است که هیچ یک از مفاهیمی که ذکر شد نمی تواند بیان گر حقیقت وضع باشد و عناوینی همچون «تخصیص تعیین»، «جعل ملازمه، تنزیل و ... که در مقام تفسیر ماهیت فعل واضع بیان شده است بیانگر واقعیت فعل واضع نیست. چرا که این عناوین عناوین اولی نیستند و لذا تحت اراده واضع در نمی آیند. آنچه که اولاً و بالذات تحت اراده واضع قرار میگیرد تخصیص و تعیین نیست بلکه این تعیین و تخصیص نتیجه فعل واضع است^۲.

^۱ عراقی، ضیاء الدین، نهاییه الأفكار فی مباحث الألفاظ، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۵ق

^۲ قمی، میرزا ابو القاسم، القوانين المحکمة فی أصول الفقه، قم، کتابفروشی علمیه اسلامی، چاپ دوم.



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

ایشان معتقدند که حقیقت وضع عبارت است از تعهد و التزام واضح به اراده معنا از لفظ. بدین معنا که در ابتدا لفظ و معنا کاملاً با هم اجنبی بوده و هیچ وجه ارتباطی با هم ندارند؛ و بعد از وضع واضح تعهدی که او برای احضار این معنا با این لفظ به خصوص قرار می دهد. موجب می شود که وضع و ارتباط بین آن دو حاصل شود. محقق عراقی در توضیح نظریه تعهد می نویسد: صرف وضع نمی توانند بین دو چیز که هیچ گونه رابطه ای با هم ندارند لفظ و معنا اتحاد برقرار کند. تنها کاری که واضع می کند. آن است که به اراده معنا هنگام اراده لفظ متعهد شود نه آن که لفظ و معنا را اتحاد و هویتی به تعبیر آقای خوبی واضع متعهد میشود هرگاه معنای خاصی را اراده کرد، از لفظ خاصی برای ابراز آن استفاده کند و برعکس هنگامی که این التزام و قرارداد اجتماعی شد مبدأ دلالت تصدیقی می شود. بنابر این نظریه هر متکلمی واضع است. یعنی متعهد است و از این رو کلام او دارای دلالت تصدیقی است. در حقیقت این نظریه بر دو نکته تأکید دارد: اول این که هر متکلمی واضع است؛ و دیگر این که : علقه وضعیه و حقیقت وضع همان التزام و تعهد متکلم هنگام اراده تفهیم معنی با استفاده از لفظ است. با توجه به توضیحات مذکور به نظر می رسد که اشکالات ذیل بر نظریه تعهد وارد است : بر مبنای این تفسیر دلالت لفظی از سنخ دلالت تصدیقی خواهد بود؛ زیرا تعهد امری راجع به اراده متعهد و متکلم است. بر این مبنا باید هر متکلم را واضع شمرد. طبق این تفسیر دلالت لفظی متضمن نوعی استدلال و ادراک ملازمه منطقی خواهد بود؛ در صورتی که انسان بدون احساس هیچ گونه پیچیدگی از زمان طفولیت، معنای الفاظ را به صورت ساده می فهمد. بر مبنای این نظریه باب مجاز، مسند خواهد شد. بنابراین به نظر می رسد که این نحوه تفسیر از فعل واضع نیز آن گونه که باید بیان گر ماهیت وضع نیست. بلکه باید رابطه وثیقی که میان لفظ و معنا برقرار میشود را به گونه ای دیگر تفسیر نمود. شهید صدر در تبیین ماهیت و حقیقت وضع و تفسیر رابطه میان لفظ و معنا می فرماید . علاقه سببه ای که در زبان میان لفظ و معنا برقرار میشود مطابق یک قانون عام از قوانین ذهن بشری به وجود می آید؛ و آن قانون عام این است که هر دو چیزی که بارها و بارها تصور یکی از آن در با تصور دیگری در ذهن انسان همراه شود اگرچه که بر حسب تصادف باشد بین آن دو علاقه ای بوجود می آید و یکی از این دو تصور سبب انتقال ذهن به تصور دیگری می شود. آن گاه ایشان برای تقریب به ذهن مثالی از زندگی روز مره افراد می زند به این شکل که : در دوست را در نظر بگیرید که در شئون مختلف زندگی خود از یکدیگر جدا نمی شوند و آن دو را دائماً با یکدیگر میبینیم. از آن پس هنگامی که یکی از این دو دوست را به تنهایی می بینیم یا اسمش را می شنویم ذهن ما به سرعت به تصور دوست دیگر منتقل می شود. چرا که رؤیت مکرر این دو با یکدیگر ارتباط و علاقه ای در ذهن ما ایجاد کرده است و این علاقه تصور یکی از آن دو را سبب تصور دیگری قرار داده است. (همانجا) در حقیقت ایشان حقیقت وضع را ملازمه



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

تصوریه میان لفظ و معنا می دانند. ملازمه ای دلالت الفاظ بر معانی از دیدگاه اصولیان و زبان شناسان که در نتیجه اقتران میان آن دو در عالم خارج بوجود آمده است؛ و اعتبار و جعل واضح حیثیت تعلیلیه ای برای تحقق این اقتران میان لفظ و معنا است. ایشان در توضیح اقتران اکید لفظ و معنا می فرمایند این امر میان دو چیز گاه به سبب کثرت و تکرار است و گاه به سبب وقوع در ظرف مؤثر و مثالی که در برای روشن شدن موضوع می زند این است که می فرمایند: اگر شخصی به شهری سفر کند و آن جا به مالاریای شدید مبتلا شده سپس شفا یافته و بازگردد این اقتران و همراهی میان مالاریا و سفر به آن شهر منتج به ایجاد علاقه میان آن دو می شود. پس هنگامی که آن شهر را تصور میکند ذهنش به تصور مالاریا منتقل می شود. بر اساس این نظریه تفاوت میان وضع تعینی و وضع تعینی بدین صورت قابل تفسیر است که هرگاه قرن اکید بر اساس کثرت استعمال باشد وضع از نوع «وضع تعینی، و هرگاه بر اساس وقوع در ظرف مؤثر باشد وضع از نوع اوضاع تعینی خواهد بود. به نظر می رسد ایراداتی که بر نظریات پیشین وارد بود بر این نظریه وارد نیست؛ و در حال حاضر کامل ترین و دقیق ترین نظریه در تبیین ماهیت وضع و توجیه رابطه وثیق میان لفظ و معنا همین نظریه اخیر است. یا اندکی تأمل در نظریه شهید صدر در تفسیر رابطه میان لفظ و معنا و آنچه که در این باره از قول زبان شناسان نقل کردیم متوجه خواهیم شد که تفسیر شهید صدر بسیار نزدیک به تفسیری است که امروزه روان شناسان و زبان شناسان تحت عنوان قانون تداعی معانی ارائه داده اند.

واضح کیست؟

آنچه تا بدین جا گذشت در باب ماهیت رابطه میان لفظ و معنا بود و دانستیم که دلالت لفظ بر معنا دلالت وضعی و قراردادی و ناشی از وضع واضح است. همچنین درباره ماهیت فعل واضح به عنوان منشأ و خاستگاه رابطه وثیق میان لفظ با معنا و چگونگی پیدایش این رابطه در

النتیجۀ وضع واضح سخن گفتیم و آن را بر مبنای یک قانون عام از قوانین ذهن بشری تفسیر و توجیه نمودیم، اما سؤالی که هنوز بی پاسخ باقی است آن است که واضح کیست؟ و به عبارت دیگر چه کسی الفاظ خاص را برای معانی معین وضع نموده است؟

در پاسخ به این سوال دو نظریه عمده وجود دارد. نظریه اول پیدایش زبان و وضع الفاظ برای معانی را به بشر نسبت داده و بشر را

واضح



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

الفاظ می داند. این نظریه به نظریه اصطلاحی بودن زبان شهرت دارد. نظریه دوم واضع را خداوند متعال دانسته و پیدایش زبان را حاصل فعل او می داند. این نظریه که به نظریه توقیفی بودن با ضروری بودن زبان شهرت دارد هم در اندیشه های دینی وجود دارد و هم در اندیشه های اسطوره ای و ماقبل دینی از این اختلاف نظر جدی و بحث بر سر تشخیص واضع و الزام گرایش به یکی از دو نظریه فوق به تنها امروزه در میان زبان شناسان و اصولیان مطرح است بلکه از دیر باز محل نزاع فلاسفه و متکلمان نیز بوده است. برای مثال ابن سینا فیلسوف بزرگ اسلامی از جمله قائلان به نظریه «اصطلاحی بودن، زبان است. وی اگرچه منکر تأثیر هدایت و الهام الهی نمی شود لیکن معتقد است از آنجا که طبیعت انسان بخاطر ضرورت مشارکت و مجاورت با انسانهای دیگر نیازمند محاوره بوده، دست به اختراع زبان زده است. او میگوید حتی اگر وضع اصلی الفاظ را ضروری و از جانب پروردگار بدانیم بی گمان از جهت مشارکت مردم در بکارگیری این وضع و قرارداد باید به اصطلاحی بودن آن باور داشته باشیم زیرا مخاطب فقط هنگامی سخن متکلم را می پذیرد که از پیش میان آن دو مخاطب و متکلم رابطه لفظ و معنا تذکر داده شده باشد. در که این پیدایش زبان و کیستی واضع از دیدگاه زبان شناسان تاریخ زبان شناسی نشان میدهد که بحث در مورد منشأ زبان تا پیش از قرن چهارم در میان زبان شناسان مسلمان چندان مطرح نبوده است. به نظر میرسد این بحث اولین بار توسط ابن جنی و در قرن چهارم هجری به طور جدی مطرح شده است. این جنی در جلد سوم کتاب الخصائص درباره منشأ زبان می گوید :

این که منشأ زبان وحی است یا وضع بشر سؤالی است که ملاحظات بسیاری می طلبد. البته بسیاری از فلاسفه اتفاق نظر دارند که منشأ گفتار، وحی نیست و توافق و قرارداد بشر است. اما روزی ابو علی فارسی به من گفت که زبان از جانب خدا آمده است. او با اشاره به کلام دلالت الفاظ بر معانی از دیدگاه اصولیان و زبان شناسان خداوند علم آدم الاسماء کلها، چنین استدلال می نمود اما این آیه به این مناقشه پایان نمی دهد چرا که می توان از آن چنین برداشت نمود که خداوند بشر را قادر نمود است که نام گذاری نماید. این برداشت غیر محتمل نیست و اگر چنین برداشتی ممکن باشد شاهی بر صحت قول مذکور نخواهد بود. ابو علی خودش در سخنرانی هایش چنین بحث می نمود و این عقیده ابو الحسن اخفش نیز می باشد. بدین صورت که خداوند نام های کلیه مخلوقات را به تمامی زبان ها عربی، فارسی، عبری یونانی و غیره به آدمی آموخت آنگاه آدم و فرزندانش این زبان ها را صحبت کردند سپس فرزندان آدم در سراسر جهان پراکنده شدند و هر یک از آنها با یک زبان بیشتر مانوس شد و به دلیل آشنایی کم با سایر زبان ها آنها را از یاد برد. این چنی در نهایت پس از بحث مفصلی درباره منشأ زبان بیان می دارد که : من بین این دو احتمال متحیر مانده ام اگر بعدها عقیده روشنی در این باب بر من حادث شد که به یکی از این دو قول تمایل یافتم آن را اتخاذ خواهم



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

نمود. او که این بحث تا مدت ها میان زبان شناسان مسلمان ادامه داشت و طرفداران هر یک از دو قول ادله متعددی را در دفاع از نظریه خود و ابطال قول مخالف ارائه می کردند. که در ذیل آرای اصولیان به برخی از این استدلالها خواهیم پرداخت. مصطفی صادق الرافعی، ادیب عرب زبان معاصر در توضیح این که زبان اختراع و وضع بشر است می نویسد: انسان در ابتدای زندگی جمعی و درگیری هایش با حیوانات برای ادامه حیات خود، برای بیان حالات خود از صداهای حیوانات تقلید میکند و این آغاز اختراع زبان است. بعد از پیشرفت جامعه بشری به تدریج اختراع حقیقی زبان شروع می شود. از که صادق الرافعی جرجی زیدان، ادیب و مورخ عرب زبان مسیحی نیز بر این باور است که اصطلاحی بودن زبان مسأله ای بسیار بدیهی و روشن است چرا که هر انسان به زبان قومش حرف می زند و اگر در قوم دیگری بود زبانش تفاوت داشت در اروپا نیز همچون دیگر نقاط دنیا بحث بر سر توقیفی یا اصطلاحی بودن زبان سابقه ای طولانی داشت. برخی از فلاسفه بزرگ یونان همچون هراکلیتوس زبان را الهام الهی و برخی دیگر همچون دموکریتوس زبان را وضع و قرارداد بشر می دانستند. تا این که اواسط قرن هجدهم میلادی نزاع شدیدی بر سر منشأ زبان و واضع حقیقی آن در گرفت. در این بین همچنان گروهی معتقد بودند که زبان ساخته بشر است و گروه دیگر معتقد بودند که خدا آن را به انسان داده است با این حال تا اوائل دهه ۱۹۹۰ میلادی معمولاً زبان شناسان بسیار با احتیاط به مسأله منشأ زبان نزدیک میشدند. زیرا احساس می کردند که ارائه مستندات و مدارک معتبر در این باره مقدور نیست. در سال ۱۹۹۰ با انتشار شماره ای از نشریه علوم رفتاری و مغزی که در آن مقاله ای به قلم پیکر و بلومفیلد به همراه شرح و تفسیرهایی آمده بود اوضاع کاملاً متحول شد. این مقاله حاکی از این بود که تطور زبان از پیدایش و تحولات هیچ یک از دیگر ویژگی ها یا خصائص انسانی را از آمیزتر نیست و اثبات کرد که شکست اولیه پژوهش های این حوزه ۲۰۰۴، See: Malmkjaer, (محصول عدم تلفیق شواهد و مدارک موجود بوده است پس از انتشار این مقاله دیگر هیچ زبان شناسی معتقد به الهی بودن منشأ زبان نیست و ۱۹۹۶، See: Aitcheson) خداوند را واضع الفاظ نمی داند^۱

^۱ مجاهد طباطبایی، محمد بن علی، مفاتیح الأصول، قم، آل البیت، بی تا



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

امروزه زبان شناسان بر این باورند که فرآیند وضع الفاظ به این صورت است که یک با گروهی زبان مند بر اساس شم زبانی خود با در راستای نوعی برنامه ریزی زبانی برای اولین بار عمل وضع را در مورد واژه ای انجام میدهند. اگر دیگران پذیرفتند. استفاده از واژه به تدریج رایج می گردد و اگر نپذیرفتند. این واژه سازی یا به عبارتی وضع عقیم می ماند.

پیدایش زبان و کیستی واضع از دیدگاه اصولیان اختلاف نظر مذکور بر سر منشا پیدایش زبان و کیستی واضع در میان اصولیان نیز وجود دارد. گروهی از اصولیان خداوند را واضع زبان دانسته و گروه دیگر وضع الفاظ را به بشر نسبت می دهند. در ادامه آراء هر یک از این دو گروه را بررسی خواهیم نمود: الف - خداوند واضع است توقیفی بودن زبان آن طور که در کتابهای اصولیان نقل شده است دلالت الفاظ پر معانی از دیدگاه اصولیان و زبان شناسان از طرفداران نظریه «توقیفی بودن وضع لغات هستند. این عده تصریح می نمایند. که وضع الفاظ از ناحیه خداوند متعال صورت گرفته است و انسان در آن نقشی نداشته است. چنان که محقق نائینی می فرمایند. خداوند تبارک و تعالی واضع حکیم است و به اعتبار مناسبتی که میان لفظ و معنا وجود داشته است و آن مناسبت برای ما ناشناخته است برای هر معنایی لفظ مخصوصی را جعل فرموده است این گروه درباره چگونگی وضع الفاظ از جانب خداوند سه احتمال را ذکر کرده اند. ا برخی همچون سیوطی بر این باورند که وضع الفاظ از سوی خداوند متعال بواسطه وحی و ارسال رسولان است. (سیوطی، همانجا). برخی می پندارند این وضع از طریق خلق اصوات با حروف در جمادات با حیوانات صورت گرفته است. از گروهی نیز همچون محقق نائینی معتقدند وضع الفاظ از سوی خداوند متعال از طریق ایجاد علم ضروری و فطری در یک شخص یا گروهی از مردم انجام شده است.

. نکته بسیار مهمی که در این جا باید مورد توجه قرار گیرد آن است که احتمال سومی که اهل توقیف مطرح کرده اند به هیچ وجه به معنای این نیست که خداوند قدرت و توانایی وضع الفاظ را در بشر ایجاد کرده و سپس او به وضع الفاظ برای معانی پرداخته است. بلکه چنان که گذشت اهل توقیف اصرار دارند که الله هو الواضع الحکیم (ز که حلی، همانجا). احتمال سومی ایشان مطرح میکنند بدین معناست که خداوند این وضع را از طریق ایجاد علم ضروری و فطری در یک شخص یا گروهی از مردم انجام داده است. یا به تعبیری که پیش از این از قول ابو الحسن أخصش نقل کردیم خداوند نامهای کلیه مخلوقات را به تمامی زبان ها عربی، فارسی، عبری، یونانی و به آدمی آموخت. سپس فرزندان آدم در سراسر جهان پراکنده شدند و هر یک از آنها با یک زبان بیشتر مأنوس شد و به دلیل آشنایی کم با سایر زبانها آنها را از یاد برد. اهل توقیف در اثبات نظریه خود به دلایل گوناگونی استناد کرده اند که در ادامه اهم این دلایل را ذکر خواهیم کرد. دلیل اول ایشان به آیه شریفه و علم آدم الأسماء کلها (بقره ۳۱) استناد کرده و



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

چنین بیان می دارند که: اگر خداوند اسماء را به حضرت آدم (ع) تعلیم کرد باید سابقه وضع، پیش از تعلیم وجود داشته باشد؛ یعنی خداوند قبل از تعلیم باید اسم را برای مسمی وضع کرده و سپس تعلیم کرده باشد. در غیر این صورت امکان ندارد که قبل از تحقق وضع اسماء، مسمیاتی داشته باشیم؛ لذا تعلیم به حضرت آدم (ع) بدین معناست که قبلاً نام گذاری اسماء تحقق یافته و سپس تعلیم مطرح شده است. حال که از آیه شریفه وضع قبل از تعلیم را استفاده می کنیم، روشن می شود که قبل از خلقت بشر مسأله وضع بوده و چون قبل از خلقت بشر، موجودی غیر از ذات باری تعالی وجود نداشته نتیجه این میشود که واضع خداوند است. دلیل دوم استناد به آیه شریفه *إِن هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمِيَّتُمُوهَا التَّمَّ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ رَبِّهِمُ الْهُدَى* ایشان می گویند خداوند متعال در این آیه شریفه کسی را که دست به وضع می زند مورد مذمت قرار داده است و لذا دلالت بر این دارد که بشر نمی تواند واضع باشد و خداوند متعال خود، واضع است

دلیل سوم: اهل توقیف آیه شریفه و من آیاته خلق السماوات والأرض واختلاف السننكم وألوانكم إن فی ذلك لآیات للعالمین (روم ۲۲) را مورد استناد قرار داده و چنین استدلال کرده اند که اگر واضع بشر بود چرا اختلاف السنه و الوان به خداوند نسبت داده شده است؟ از نسبت دادن اختلاف الوان و السنه به خداوند روشن میشود که به اختلاف الوان به دست بشر بوده و نه اختلاف السنه، لذا از نسبت دادن اختلاف السنه به ذات باری تعالی، واضع بودن خداوند به اثبات می رسد. علاوه بر دلایل نقلی مذکور محقق نائینی در نفی استناد وضع به بشر و بیان استبعاد آن دو دلیل عقلی ذکر می کند. دلیل اول این که با توجه به کثرت الفاظ و معانی و تا متناهی بودن آنها چطور ممکن است. که بشر متناهی بتواند الفاظ را برای معانی جعل نماید؟! حتی با قطع نظر از نامتناهی بودن، نفس کثرت الفاظ و معانی که خارج از قدرت بشر است برای نفی استناد وضع به بشر کفایت می کند. دلیل دوم این که اگر واضع فردی از افراد بشر بود میبایست نام او در تاریخ ذکر می شد.

دلالت الفاظ بر معانی از دیدگاه اصولیان و زبان شناسان چرا که چنین مسأله ای از مسائل مهمی است که معمولاً در تاریخ ذکر می شود. پس از عدم ذکر نام چنین فردی در تاریخ در می یابیم که واضع از افراد بشر نبوده است. (نائینی، ۱۳۰۱) در ذیل آراء گروه دوم به بررسی هر یک از این استدلال ها خواهیم پرداخت.

ب - انسان واضع است اصطلاحی بودن زبان

مشهور اصولیان بر این باورند که وضع و جعل الفاظ برای معانی نه به واسطه خداوند متعال بلکه به دست بشر صورت گرفته است. چرا که عقلاً از حیث وجودی زبان باید بر وحی مقدم باشد زیرا وحی بدون زبان ممکن نیست. به بیان دیگر اگر زبان توقیفی بود



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

باید پیامبری بر آن برانگیخته میشد. حال آن که زبان مقدم بر ارسال پیامبران بوده است. زیرا قرآن کریم تصریح می فرماید که خداوند هر رسولی را با زبان قوم خود مبعوث نموده است. دوماً ارسلا من رسول إلا بلسان قومه این گروه در پاسخ به استدلال اول اهل توقیف یعنی استناد به آیه شریفه و علم آدم الأسماء گلهها... می گویند. وجود ضمیر جمع دوی العقول (هؤلاء) که در ادامه آیه شریفه آمده است فقال البنونی بأسماء هؤلاء بیانگر آن است که مراد در آیه شریفه اسماء و مسمیات به کیفیتی که در استدلال مطرح شده است نمی باشد. همچنین با توجه به تفاسیری که از آیه شریفه وجود دارد میتوان دریافت که مراد از آیه شریفه آموزش لغات و اسامی و الفاظ به انسان نیست بدین نحو که مثلاً انسان نام آسمان را نمی دانست و خدا به او آموخت که نام آن آسمان است چرا که چنین مطلبی از چنین اهمیتی برخوردار نیست که خداوند متعال در مقام معرفی جایگاه خلیفه الهی انسان، بدان اشاره نماید و بفرماید که این انسان خصوصیت مهم علمی اش این است که یک سلسله الفاظ را می داند. علاوه بر این چنان که پیش تر از قول این جنی نقل کردیم حتی اگر فرض نماییم که مراد از اسماء در آیه شریفه همان الفاظ و لغات و نام اشیاء باشد باز هم این آیه به این مناقشه پایان نمی دهد چرا که می توان از آن چنین برداشت نمود که خداوند بشر را قادر نمود است که نام گذاری نماید و در نهایت وضع توسط بشر انجام شده است. نه این که خداوند خود، واضع باشد.^۱

و اما پاسخ استدلال دوم اهل توقیف در استناد به آیه شریفه إن هی إلا أَسْمَاءُ سَمِیْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ.... بسیار روشن است. چرا که آنچه در آیه شریفه مورد مذمت قرار گرفته است نفس تسمیه و وضع الفاظ نیست بلکه اطلاق نام «آلهه بر بست هاست. در ارتباط با استدلال سوم نیز باید گفت که استناد به آیه شریفه اختلاف السننکم.... صحیح نیست. چرا که واضع بودن بشر لطمه ای به اختلاف السنه و الوان وارد نمی سازد. بشری که عین الربط به ذات باری تعالی است با قدرت خدادادی واضع بوده و لذا اختلاف السنه از آیات الهی است. بنابر این هیچ یک از آیات یاد شده نمی تواند مثبت مدعای ایشان باشد و به هیچ وجه واضع بودن خدا را ثابت نمی کند. همچنین در ارتباط با استدلال اول مرحوم نائینی باید گفت که چنان چه وضع الفاظ در یک زمان خاص و یکباره صورت پذیرفته باشد. استدلال ایشان صحیح است لیکن وضع الفاظ به صورت تدریجی و به حسب احتیاجات و محیط های متفاوت اتفاق افتاده است آن هم توسط نوع بشر نه شخص خاص پاسخ استدلال دوم مرحوم محقق نائینی نیز از

^۱ اصفهانی، میرزا مهدی ابواب الهدی مشهد، بی تا، ۱۳۶۴



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

توضیحی که در ارتباط با استدلال اول ارائه شد روشن می گردد. بدین معنی که عمل وضع اختصاص به یک زمان خاص نداشته و مخصوص یک شخص یا جمع خاصی نبوده و بنابراین نقل آن در تاریخ موضوعیتی ندارد و چنین عملی عادتاً مورد ثبت و ضبط در تاریخ قرار نمی گرفته است؛ و چه با ثبت آن در عرف آنان عمل قبیحی به حساب می آمده است. با بررسی ادله این دو گروه به نظر می رسد که نظریه صائب همان رأی گروه دوم یعنی قول به اصطلاحی بودن زبان است؛ و این که وضع الفاظ برای معانی و پیدایش زبان توسط بشر متعال این نیرو را در وجود بشر به ودیعه صورت گرفته است. آری تردیدی نیست که خداوند گذارده است لیکن این بدین معنا نیست که خداوند واضع الفاظ و لغات است.

منابع

- ۱-قرآن کریم
- ۲-آخوند خراسانی، محمد کاظم، کمایة الأصول، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۹ق .
- ۳-ابن سینا، حسین بن عبد الله، شده، بخش منطق، قم، کتابخانه ایه الله مرعشی، ۱۴۰۴ق. اسمیت نیل و ویلسون دیر دری زبان شناسی نوین نتایج انقلاب چامسکی، ابوالقاسم سهیلی و دیگران، تهران، آگاه، ۱۳۷۴
- ۴-اصفهانی، میرزا مهدی ابواب الهدی مشهد، بی تا، ۱۳۶۴
- ۵-اصفهانی غروی، محمد حسین نهاییه الدراية بیجا، انتشارات سید الشهداء، ۱۳۷۴
- ۶-املی، میرزا هاشم مجمع الافکار، چاپخانه علمیه، ۱۳۹۵ق ایجیبسون جین میانی زبان شناسی ترجمه محمد فائض، تهران، نگاه، ۱۳۷۱
- ۷-باطنی محمدرضا درباره زبان، تهران، آگاه، ۱۳۷۵
- ۸-پارسا، محمد زمینه روان شناسی روان شناسی (عمومی)، تهران، بعثت، ۱۳۷۴
- ۹-چامسکی نوام، زبان و اندیشه کورش صفوی تهران هرمس، ۱۳۷۹
- ۱۰-زبان و ذهن کورش صفوی، تهران، هرمس، ۱۳۷۷



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

- ۱۱- زبان و مسائل دانش علی درزی، تهران، آگاه، ۱۳۷۷
- ۱۲- ساخت های نحوی احمد سمیعی تهران، خوارزمی، ۱۳۹۲
- ۱۳- حائری، محمد حسین، الفصول الغربية فی الأصول الممهية، قم، دار إحياء العلوم الإسلامية، ۱۴۰۴ق
- ۱۴- حسینی سیستانی، سید علی الراقد فی علم الأصول، قم، مکتب آیه الله العظمی سیستانی، ۱۴۱۴ق
- ۱۵- حلی الحسن بن یوسف بن المطهر، نهاية الوصول إلى علم الأصول، قم، مؤسسه الإمام الصادق (ع). ۱۴۲۵ق
- ۱۶- خواجه نصیر الدین طوسی، اساس الإعتباس، تصحیح مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۹
- ۱۷- اخوانساری، محمد، منطق صوری تهران انتشارات آگاه، چاپ ششم، ۱۳۹۳
- ۱۸- دبیر مقدم، محمد زبان شناسی نظری (پیدایش و تکوین دستور زایشی تهران، انتشارات سخن
- ۱۹- روحانی، محمد حسن منتفی الأصول، بی جا، امیر، ۱۴۱۳ق
- ۲۰- زیدان، جرجی، المسفة الدعویة والألفاظ العربیة، قاهره، ۱۹۶۳ م
- ۲۱- سیوطی، جلال الدین، الإشراف فی علم الأصول، بی جا، دار المعرفة، ۴۲۶ الی.
- ۲۲- صادق الرافعی، مصطفی، تاریخ آداب العرب، قاهره، ۱۹۴۰ م